

آینه پژوهش

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

سال سی و پنجم، شماره سوم
مرداد و شهریور ۱۴۱۳
ISSN:1023-7992

۲۰۷

چند استفتای فقهی-اجتماعی بالارزش از اواخر قرن دوازده هجری از استاد کل وحید بهبهانی | چاپ نوشت (۱۴) | در جستجوی کتابخانه تخصصی مرکزی ادبیات کودک و نوجوان ایران | درباره فرهنگ و زبان قوم لک (۳) | آینه های شکسته (۴) | نوشتگان (۸) | تفتازانی و فلسفه | یادداشتهای متون فارسی و عربی (۱) | رباعیات خیام و مهستی در سفینه اسکندری | کدخدای قاتل | نفحات ریاحین در تعیین تاریخ ظهور در سال ۱۲۰۴ | قلی خان، خان نبود | نگاهی به واژگان لغت فرس چاپ شادروان استاد عباس اقبال | نگاهی به تصحیح جدید سفرنامه ناصر خسرو | حواشی دکتر محمد معین بر دیوان لامعی گرگانی | آیا ابن عربی وارث انبیا است؟ | طومار (۶) | دشواری های برگردان قرآن و لغزش های برخی مترجمان (۲) | حَبط کاتبان ناشی، در خلط متون و حواشی: | پاسخی به نقد دیوان محمود و رکن بکرانی | نکته، حاشیه، یادداشت

● نقدی بر مقاله «اعتبارسنجی "النساء نواقص العقول" در نهج البلاغه»
● چند متن تازه یاب درباره سنیان دوازده امامی

مسئول نشر: وحید بهبهانی | مجید حبیبی
مستاد علی باستانی | حواشی: وحید بهبهانی
مصطفی دهقان | آینه شکسته: سید محمد
میلاد بیگلری | آینه های شکسته: سید محمد
احمد درویش | آینه های شکسته: سید محمد
سید محمد | حواشی: وحید بهبهانی
رواقی | حواشی: وحید بهبهانی
فلا | حواشی: وحید بهبهانی
عاشقانی | حواشی: وحید بهبهانی
نظاری | حواشی: وحید بهبهانی
جواد | حواشی: وحید بهبهانی
سید محمد | حواشی: وحید بهبهانی
حاجی | حواشی: وحید بهبهانی
سید محمد | حواشی: وحید بهبهانی
سید محمد | حواشی: وحید بهبهانی
سید محمد | حواشی: وحید بهبهانی

حواشی دکتر محمد معین بر دیوان لامعی گرگانی

سعید مهدوی فر

| ۴۳۱-۴۶۰ |

به یاد استاد، زنده یاد دکتر

محمد غلامرضایی

۴۳۱

آینه پژوهش | ۲۰۷

سال ۳۵ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۳

چکیده: استاد دانشور و نام آشنا دکتر محمد معین برکنار از آثار مختلفی که از ایشان می شناسیم، حواشی ای نیز بر برخی متون نوشته اند که از آن جمله، حواشی دیوان خاقانی سال ها پیش منتشر شده است. از دیگر متونی که به یادداشت های استاد مزین شده، دیوان لامعی گرگانی است. ما در جستار حاضر به انتشار این حواشی می پردازیم.

کلیدواژه ها: محمد معین، لامعی، فروزانفر، دیوان، تصحیح، حواشی.

Dr. Mohammad Moein's Annotations on the Divan of Lāmi't Gurgānī

Saeed MahdaviFar

Abstract: In addition to the various works we know from the distinguished and renowned scholar Dr. Mohammad Moein, he also wrote annotations on certain texts. Among these, his annotations on the *Divan* of Khaghani were published many years ago. Another text adorned with Dr. Moein's notes is the *Divan* of Lāmi't Gurgānī. In the present study, we focus on publishing these annotations.

Keywords: Mohammad Moein, Lāmi't, Forouzanfar, Divan, Textual Criticism, Annotations.

مقدمه

استاد برجسته، دکتر محمد معین در طول دو سه دهه فعالیت علمی و دانشگاهی خود تألیفات معتبر و آثار تحقیقی ارزنده‌ای به جای گذاشتند که به خوبی با آن‌ها آشنایی داریم. ایشان همچنین یادداشت‌ها و حواشی‌ای بر برخی متون نگاشته‌اند که برای نمونه حواشی دیوان خاقانی را سال‌ها پیش استاد خاقانی‌شناس، دکتر سید ضیاءالدین سجادی در قالب کتابی منتشر ساختند.^۱ یکی دیگر از آثاری که مزین به حواشی ایشان است، دیوان لامعی گرگانی است. این حواشی برعکس یادداشت‌های دیوان خاقانی، بیشتر صبغه تصحیحی دارد. بدین معنی که دکتر معین دیوان لامعی چاپ استاد نفیسی را با دستنویسی متعلق به استاد فروزانفر مقابله کرده و اختلافات آن را در حاشیه‌ایات متذکر شده‌اند. گاه نیز توضیحاتی مرقوم داشته‌اند. استاد در آغاز کتاب توضیحی بدین شرح آورده‌اند:

برخی از قصاید کتاب حاضر را با نسخه‌ی استاد محترم آقای فروزانفر - که شامل دیوان عنصری و منتخباتی از دیوان‌های فرخی و منوچهری و لامعی است - مقابله کردم و اختلافات را در حواشی ثبت نمودم و ابیاتی را از هر قصیده «موجود درین نسخه» که مسطور نبود به علامت ستاره (*) در اول مشخص ساختم. تاریخ نسخه مزبور چنانکه در پایان کتاب آمده و نام کاتب بدین قرار است:

تمت الكتاب بیده (!) الحقیق الفقیق پیرو طریق عثمانی (؟) احمد کردستانی روز سه‌شنبه بیست (چنین) چهارم شهر ذی‌قعدة الحرام سنه ۱۲۵۳ (و مراد ۱۲۵۳ قمری می‌باشد).

دکتر معین ضبط‌های نسخه‌ی استاد فروزانفر را با علامت اختصاری «ن.ف» و با قرار دادن عدد مشخص و در حاشیه‌ی صفحات ثبت کرده‌اند.

این حواشی از آنجا اهمیت بیشتری می‌یابد که در هیچ کدام از تصحیحات دیوان لامعی^۲ نشانی از نسخه‌ی استاد فروزانفر دیده نمی‌شود و در حد جستجوهای نگارنده اشاره‌ای نیز به این یادداشت‌ها نشده است. هم‌اکنون دیوان مذکور با مشخصات کتاب‌شناسی ذیل در تملک نگارنده این سطور است:

دیوان حکیم لامعی گرگانی؛ با تصحیح و حواشی سعید نفیسی، به اهتمام و سرمایه‌ی ح. کوهی کرمانی (مدیر مجله نسیم صبا)، چاپ اول، تهران: چاپخانه ایران،^۳ ۱۳۱۹.

بحث اصلی

* ص «و»:

«نسخه‌ای از دیوان او در طهران به سال ۱۲۹۵ قمری در ۶۱۱ بیت چاپ شده بود و سپس ۲۸۴ بیت آن را بار دیگر در بمبئی در ذیل مثنوی وامق و عذرای نوعی چاپ کرده بودند».^۱

۱: قسمتی از دیوان لامعی در پایان نسخه خطی آقای فروزانفر (شامل دیوان عنصری و قسمتی از دیوان‌های فرخی و منوچهری و لامعی) ثبت است.

* ص ۲:

با کوه‌ها چه شعبده کرد آسمان که باز^۱ پیروزه‌گون شدند همی^۲ کوهسارها
۱: آسمان همی (ن.ف).^۴
۲: همه (ن.ف).

* ص ۳:

نرگس نهاده بر سرتاج شهنشهی
دستش همیشه با قدح و چشم پرخمار
زیرا خمار او نه چو دیگر خمارها
۱: شراب (ن.ف).

خود شاه بوده او به همه روزگارها
لیکن خمار او نه چو دیگر خمارها
کامد عقار او نه چو دیگر عقارها

* ص ۳:

بر سر نهاده افسر و بر^۲ کف گرفته جام
۲: افسر در (ن.ف).

کرده پراز عقیق و زبرجد کنارها

* ص ۵:

دانا و نامدار وزیری که فضل‌هاش
۱: ورا (ن.ف).

بر مهتران دهر کند افتخارها

* ص ۵:

پس گر غلط نکرد به تقویم او در آن
۲: بدید [به دید] (ن.ف).

از چه پدید^۲ کرد به شرح اختیارها

* ص ۵:

باشد ز بهر زایر دایم در انتظار رحمت بر آن کرم‌ها و آن^۳ انتظارها
۳: وین (ن.ف).

* ص ۵:

ور باد بوی او به مگیلان^{۵(۲)} برد همی گردد ز تربیت گل بشکفته خارها
(۲): «مگیلان را به ضم اول و سکون دوم فرهنگ نویسان به معنی درخت خاردار
نوشته‌اند، ولی از این شعر پیدا است که خارستان معنی می‌دهد».^۴

۴: معنی فرهنگ‌ها در بیت قابل تطبیق است.

* ص ۶:

دیدي فگار گشته تن ملک سر به سر دل‌ها ز بیم همچو به دو نیم^۱ نارها
۱: نیمه (ن.ف).

* ص ۶:

کردی علاج تا کنی افکار او^۲ درست بهتر نشد همی به علاج آن فگارها
۲: افکار را (ن.ف).

* ص ۶:

رخ بر عری نهاده حرف به اسب و پیل بر شه گرفته تنگ ره رهگذارها
بعد از این بیت، بیت زیر را اضافه کرده‌اند:
برخواستگی و چابکی⁽⁺⁾ و چاره از عری^۶
(+) در اصل: به چابکی.

* ص ۷:

نصرة^۱ دهادت ایزد تا روز کین نهی مر جمله دشمنان را بر سرفسارها
۱: نصرت (ن.ف).

* ص ۷:

وآن کاسه‌های سرشان بینی گه مصاف بر ره فگنده همچو پراز خون تغارها^۲
۲: طغارها (ن.ف).

* ص ۷:

بی خیل و بی سپاه شکستی سپاه‌ها
بی جنگ و بی جدال گشادی^۳ حصارها
۳: گشودی (ن.ف).

* ص ۷:

گیتی شکارگاهی پر از شکارهاست
دولت شکار توست زهی^۴ آن شکارها
۴: هنر زان (ن.ف).

* ص ۷:

فخر آن بود که یابند از خدمت تو بس
و آن فخرها که نیست به تو^۵ ننگ و عارها
۵: نیست ز تو، هست عارها (ن.ف).

* ص ۷:

پوشیده^۶ بخت نیک تو را جامه‌ای که هست
از یمن پودها و ز اقبال تارها
۶: پوشید (ن.ف).

* ص ۸:

گراقتصار^۱ کرد رهی در ثنای تو
هست اندر اقتصار^۱ ورا اعتذارها
افراط او چه سود به مدحی که اندرو
افراط‌های مدح بود اقتصار^۱‌ها
۱: اختصار (ن.ف).

* ص ۸:

تا خاک را مدار^۲ بود چرخ را قرار^۳
جز بر مراد و کام تو نبود آن قرارها
۲: قرار (ن.ف).
۳: مدار (ن.ف).

همین دو صحیح است چه قدما به حرکت زمین قائل نبودند.

* ص ۸:

دستت همیشه مونس ژولیده^۴ زلف‌ها
چشمت همیشه ناظر مشکین عذارها
۴: پوشیده (ن.ف).

* ص ۱۹:

بلاى خیری و درد شقایق را پزشک آید
۱: یاسمین (ن.ف).

* ص ۲۰:

برآرد گل^۱ سر از گلزار و زندان بشکند لاله
۱: سرگل از (ن.ف).

* ص ۲۰:

بگرید از^۲ بر باغ ابر و خندد بر چمن زوگل
۲: بگرید زار بر باغ (ن.ف).

* ص ۲۰:

چه آب است این بدین پاکی که شاخ گلبنان از وی^۳
۳: را زو (ن.ف).

* ص ۲۰:

گر آید گوشوار^۴ تاج نشگفت از لطیف آبی
۴: گوشوار و (ن.ف).
۵: زو (ن.ف).

* ص ۲۱:

چنان شد برگ نیلوفر در این ایام و^۱ برگ گل
۱: ایام برگ گل (ن.ف).

* ص ۲۱:

خروش کوس ایشان را به گوش ار بشنوی خواهی
۲: قلقل (ن.ف).

* ص ۲۲:

عقاری کز عقیق و^۱ ارغوان اصل و نسب دارد
۱: عقیق ارغوان (ن.ف).

* ص ۲۲:

دو پستان گویی او را در دم از کافور^۲ و نار آید
بود در دست سیمین سیب چون این را ذقن گیری
۲: کافور بار (ن.ف).

* ص ۲۳:

که خرمای خلاف او به کام خصم خار آید
وزیر^۱ ناصح سلطان عمید الملک بونصر آن
۱: وزیر و (ن.ف).

* ص ۲۳:

سر هر تاجدار از تاج و^۲ افسر در فسار آید
چو تو هنگام پیکار اسب را در سر^۲ لگام آری
۲: سر در لجام (ن.ف).
۳: تاج افسر (ن.ف).

* ص ۲۴:

شتاب آیدش^۲ دایم تا کی آن را خواستار آید
نهاده گاه و بی‌گه غاشیه^۱ پیش از پی زایر
۱: خواسته (ن.ف).
۲: شتابِ آنش (ن.ف).

* ص ۲۴:

به قوت^۲ پیش از آن کز دور چرخ روزگار آید
قضا گوید^۳ قدر را چون ببیند حکم‌های او
۳: جوید (ن.ف).

* ص ۲۴:

کنون بینی که گردون را ز هامون کارزار آید
که به تأیید و فرّ و^۴ دولت و اقبال این خسرو
۴: فرّ دولت (ن.ف).

* ص ۲۴:

به سالی پیش از آن کو^۵ با سپه سوی حصار آید
حصاری کو به جنگ دشمن آرد سوی آن لشکر
۵: گر (ن.ف).

* ص ۲۵:

زمست آن عقل ناید بی‌گمان کز هوشیار آید
جهان یکسر همه مستند و^۱ او هشیار پنداری
۱: مستند او هشدار (ن.ف).

* ص ۲۵:

به چشم آیدش میدان، کاغذ و خطها صاف هیجا
سیاهی^۲ بر سپه هنگام ناورد آن غبار آید
۲: سپاهی (ن.ف).

* ص ۲۵:

نهار و لیل را ماند نبشته آن خط کاغذ
همان را^۳ نفع و ضرر آید کز آن لیل و نهار آید
۳: همان زان نفع ضرر آید (ن.ف).

* ص ۲۶:

ز روم امسال با اقبال^۱ و فیروزی و فتح آمد
همیدون سال دیگر با سرور از قندهار آید
۱: تأیید فیروزی (ن.ف).

* ص ۲۶:

ز دیبا^۲ روی عالم کرد پر چون زین دیار آمد
پیش از این بیت، بیت زیر را اضافه کرده اند:
۲: ز فرش روم عالم کرد پر چون زین دیار آمد

کند گیتی پر از زر و درم چون زان دیار آید
(ن.ف)

* ص ۲۷:

همیشه تا به چشم علم در^۱ بی علم دون باشد
۱: علم ور (ن.ف).
۲: مال ور (ن.ف).

* ص ۳۰:

آن^۱ خسروان که نام نیکو کسب کرده اند
در سندبادنامه طبع آتش ص ۲۹ آمده.^۷

* ص ۳۰:

نوشیروان^۲ اگرچه فراوانش گنج بود
جز نام نیک از پس نوشیروان نماند
۲: نوشین روان (سندبادنامه ص ۳۰).^۸

* ص ۴۳:

مرمرا تا یار بود اندر کنار آمده نبود
سوی من آمده کنون آمد^۱ که شد یار از کنار
۱: شد کز کنارم رفت یار (ن.ف).

* ص ۴۳:

سوی شام اینک کند^۲ از بهر کین روز از عراق
یمن دارد^۲ بر یمین و یسر دارد بر یسار
۱: نهاد (ن.ف).

۲: یمن او را بر یمین و یسر او را بر یسار (ن.ف).

* ص ۴۴:

بر در بغداد پارار خواجه را بودی مراد
همچو ترکان را تبه کردی و بر^۱ کردی مدار
۱: پر (ن.ف).

* ص ۶۶:

که روی آن بت ماهست و ماه تابان را
بر^۱ آسمان بر گه رؤیت است و گاه محاق
۱: به آسمان (ن.ف).

* ص ۶۷:

کنند خلق برو جان و دل همه نفقه
در او فتاده ز بازار او به شغل و^۱ نفاق
۱: بی «و» (ن.ف).

* ص ۶۸:

کنون چو باد صبا خیزد، از نشاط^۱ کند
همی بخندد باغ و همی بگرید ابر
نشاط و (ن.ف).
۲: معشوق این و آن چو دیده عشاق (ن.ف).

* ص ۶۹:

رخ شقایق چون روی نیکوان گه شرم
کان جمرة اوراقها دم محراق^۱
۱: کَانَ حُمرةً أوراقها دَمٌ (ن.ف).

* ص ۶۹:

درست گویی بر موقف از پی قربان
برند حاجی^۲ اعناق گوسفند و عناق
۲: حُجَّاج (ظ).

* ص ۶۹:

کراسیه^۳ حدقه چشم‌های زردمژه
ندیده^۳ اینک چشمی بدین صفت آفاق^۵
۳: اگر سیه (ن.ف).

۴: ندیدی (ن.ف).

۵: آماق (ن.ف).

* ص ۷۱:

مدبری^۱ که مطیع^۲ مسخرند و زبون
قلمش را کیهان^۳ و نگینش را آفاق
۱: مؤیدی (ن.ف).
۲: مطیع و (ن.ف).
۳: اقلیم (ن.ف).

* ص ۷۱:

لطیف خلقت وی و خلقتش موافق خلق
نیافریده^۴ مخلوق به ازو خلاق
۴: نیافریند (ن.ف).

* ص ۷۱:

وزیر آن ملکست او^۵ که خرد کرد به گرز
سر هزارینال و سر هزار ایلاق
۵: آنکه خرد کرد (ن.ف).

* ص ۷۲:

هر آن کسی که^۱ نه مشتاق آن وزیر بود
ز هیچ در نبود در جهان ورا مشتاق
۵: که بود مشفق آن وزیر بر او [//] ز هیچ بد نبود در جهان ورا اشیاق [؟]^۲ (ن.ف).

* ص ۷۳:

نه بیم قسمت جور و نه خوف نزل نزول
نه بیم هیبت افلاس و نعمت^۱ املاق
۵: افلاس تعشیت املاق (ن.ف). و بی شک چنین باید باشد: نه بیم هیبت افلاس و خشیت املاق» که اشاره است به آیت قرآن.^۱

* ص ۷۴:

ز عشر یک صدقه شاعران^۱ کزو گیرند
هزار زن چون سما^۲ دخت را دهند طلاق
۱: زایران (ن.ف).
۱: سها (ن.ف).

* ص ۷۵:

زمین مشرق و مغرب سپرد^۱ خواهد او
بدان عنایت او زهر چرخ را تریاق
۱: سپرده خواهد دهر (ن.ف).

* ص ۷۵:

درین بیند^۱ نادیده هیچ کس سیمرخ
از آن بیند^۲ نادیده هیچ کس وقواق
۲: بیند (ن.ف).

* ص ۷۵:

برتولامعی ای نامور وزیر آمد
چو نزد احمد کعب و چو نزد بشر^۳ اسحاق
۱: لطف (ن.ف).

* ص ۸۵:

هست این دیار یار اگر شاید فرودآرم جمل
پرسم رباب و رعد را حال از رسوم و از طلل^۱
۱: معزی قصیده معروف «ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من»^{۱۱} [را] به تتبع همین
قصیده ساخته.

* ص ۸۶:

گشته زمین او بخیل آب اندرو مانده قلیل
آورده بر روی نخیل اینک کراش اینک رغل^۱
۲: رقل (ن.ف).

* ص ۸۶:

بی آب مانده مصنعهش بی بار مانده مرتعش
در قاع‌های بلقعش شیاطین را رحل^۲
۲: رقل (ن.ف).

* ص ۸۷:

گر نیست این کار فلک ورد اندرو^۱ چون شد خسک
خاک اندرو^۱ چون شد نمک آب اندرو^۱ چون شد و حل^۲
۱: اندرون (ن.ف).
۲: وثل (ن.ف).

* ص ۸۷:

در خانه سعدو^۳ وقی آنکه ز کف این هر دو می
خوردم به جام اندر دو حی این در تمیم آن در هزل
۳: سعدی وقی (ن.ف).

* ص ۸۸:

اکنون به جای هر یکی بینم همی رسم اندکی
آورده پنداری^۱ حکمی سکانش را دهر از اجل^۲
۱: چکی (ن.ف).
۲: حبل (ن.ف).

* ص ۸۹:

گویی کجا رفت آن صنم کو بود در عالم علم
خورده دم عذرا به دم برده دل وامق به دل^۱
۱: به زل (ن.ف).

* ص ۹۰:

در پیش من مشکل رهی با سهم و هیبت هر مهی
ماه اندرون^۱ مانده رهی مانند اشتر در وحل
۱: اندرو (ن.ف).

* ص ۹۰:

گزه‌اش چون شاخ^۲ ملخ روییده اندر گرد شاخ
پوشیده آتش^۳ را ریخ تر کرده بادش را بحل^۴
۲: ساق (ن.ف).
۳: آبش (ن.ف).
۴: به خل (ن.ف).

* ص ۹۱:

پیش آیدم باغ ارم پر چتر و خرگاه و خیم
از طبل و منجوق^۱ علم چون درگه جمشید یل
۱: منجوق و (ن.ف).

* ص ۹۱:

فاضل‌تر از کوه منا^۲ در وی سعادت را بنا
آواز گورانش غنا بانگ غزالانش غزل
۲: منی (ن.ف).

* ص ۹۲:

گنج محاسن بوالحسن بر پای ملک امرش رسن
چشم علوش^۱ بی وسن^۲ جسم رسومش بی خلل
۱: علومش (ن.ف).
۲: اسن (ن.ف).

* ص ۹۲:

پیرایه دولت علی سلطان گیتی را ولی
درگاه^۲ ملک و دین یلی^۴ عین دول شمس ملل
۳: کار (ن.ف).
۴: ملی (ن.ف).

* ص ۹۲:

عمرش نه چون عمر ابد هفتاد چندانش مدد
بر عمر او عاشق ابد بر دولت و عزمش^۵ ازل
۵: عژش (ن.ف).

* ص ۹۲:

آن ناشنیده کس محال از قول او در هیچ حال
آن پاک چون آب زلال از هر خطا و هر زلل
۶: وز هر (ن.ف).

* ص ۹۳:

اندر ضمیر او لطف چون پاک^۱ گوهر در صدف
او پیش سلطان از شرف چون آفتاب اندر حمل
۱: چون در پاک اندر صدف (ن.ف).

* ص ۹۳:

فرهنگ و جود اندر جهان همچون دوزوجه^۲ این و آن
این را دل خواجه مکان آن را کف خواجه محل
۲: دو روحند این و آن (ن.ف).

* ص ۹۳:

آن کو به اطراف قلم اندر عرب کرد و عجم
بیژن نکرد و روستم هرگز در اطراف رمل^۳
۳: اطراف امل (ن.ف).

* ص ۹۵:

عالم همه معمور او موسی^۱ و اصلش طور او
از دور تابد نور او چون در شب آتش را شعل
۱: موسی وی اصلش (ن.ف).

* ص ۹۵:

قومی سفل کاند در جهان هستند بر او^۲ دشمنان
آنند کایزد در قرآن کوید همی بل هم اضل
۲: وی را (ن.ف).

* ص ۹۶:

باشد روان بشکافتن تار^۱ مدیحش بافتن
نتوان جواهر یافتن از وی به دستان و حیل
۱: در جان مدیحش (ن.ف).

* ص ۹۷:

باشد چو بر حق یار من دارند واجب کار من
در دادن ادرار من بی^۱ شعبد و فکر و حیل
۱: نی (ن.ف).

* ص ۹۸:

در کف تو باد آب رز بر پشت^۱ اکسونی و خز
در سمع گه شعر و رجز گاهی سریع و گه رمل
۱: تنت (ن.ف).

* ص ۹۸:

دست همه با مرهفه پایت همه با موقفه^۲
وهمت همه با فلسفه آنکو سفه را هست قل
۲: مرفقه (ن.ف).

* ص ۱۰۸:

لبست آن یا گل حمرا^۱ رخست آن یا مه تابان
گل آکنده به مروارید و مه در غالیه پنهان
۱: حمری (ن.ف).

* ص ۱۰۸:

کند بر گل همی جولان زره پوشیده زلف وی
زره پوشیده زیباتر که باشد مرد در جولان^۲
۲: میدان (ن.ف).

* ص ۱۰۸:

اگر نرگس ندیدی برگ وی پیکان بهرامی
وگر سنبل ندیدی شاخ او^۳ سیسنبر و ریحان
۳: وی (ن.ف).

* ص ۱۰۹:

زنخ^۱ چون گویی از کافور و زلف از مشک چوگانی^۲
برواز برگ گل وز سیم صافی ساخته میدان
۱: ذفن (ن.ف).
۲: چون چوگانی (ن.ف).

* ص ۱۱۰:

ندارم پای^۱ هجر و پای وصلش از پی آن را
که آرد وصل او چون هجر او جان را همی نقصان
۱: [ندارم] پای با هجر و نه با وصل از پی آن را (ن.ف).

* ص ۱۱۰:

فراوان گردد این علت که غایب گردد از قالب
روان از غایت شادی چنان کز غایت^۲ احزان
۲: غایتی احزان (ن.ف).

* ص ۱۱۱:

هنوز اندر سرین لرزان رگ از سرمای روم او را
به هند اندر سر او بینی^۱ از گرما شود جوشان
۱: مغز (ن.ف).

* ص ۱۱۲:

هوای او بسوزد مرغ را چون گشت تفتیده
زمین او بگیرد مرد را چون تر شد از باران
۱: وی (ن.ف).

* ص ۱۱۲:

نهد بر شیر نر فرمان و بر پیل دمان^۲ طاعت
گر این بگراید^۳ از طاعت وز آن بگیرد از فرمان
۲: دژم (ن.ف).
۳: بگزاید (ن.ف).

* ص ۱۱۳:

به گرز هیبت او شد شکسته بازوی فتنه
به تیغ نصره^۱ او شد بریده گردن خذلان
۱: نصرت (ن.ف).

* ص ۱۱۴:

هزاران حاجب و دربان مر او را روز و شب بنده^۱
نه حاجب بر در وی روز مهمان بود و نه دربان
۱: بر در (ن.ف).

* ص ۱۱۵:

گر این زرها که ناسنجیده^۱ بخشد سنجده بخشد
جزیره سنگ بایستی و دریا کفه میزان
۱: ناسخته ببخشد سخته بخشیدی (ن.ف).

* ص ۱۱۶:

دل مؤمن ازو شادان و زو غمگین دل کافر
ز بهر آنکه هست او را سر از کفر و بن^۱ از ایمان
۱: تن (ن.ف).

* ص ۱۲۵:

مهر از چهارمین فلک اندر فتاد پست
سست^۱ و ضعیف گشت^۲ به دریای هفتمین
۱: پست (ن.ف).
۲: گشته (ن.ف).

* ص ۱۲۶:

مارزند اسطقشات^۱ گفتی همه سیاه
دیوند آخشيجان گفتی همه لعین
۱: استفسان (ن.ف).
(اسطقسان. ظ)^{۱۲}

* ص ۱۲۶:

بود آسمان چو حلقه^۱ انگشتری به وصف
ماننده^۲ نگین به میان^۳ اندرون زمین
۲: به میانش (ن.ف).

* ص ۱۲۷:

زان گونه گونه صورت آمد^۱ همی شگفت
کافزود اربعین عددش خمس اربعین (۱)
۱: صورتم (ن.ف).
۲: عددِ خمس (ن.ف).

(۱) «خمس اربعین یعنی پنج چله». معنی عجیبی است! مراد شاعر از خمس اربعین، یک پنجم چهل است که هشت باشد و چون آن را بر اربعین افزایشند، چهل و هشت شود و آن به عقیده^۱ قدما عدد صور کواکب آسمان است (ر.ک: نفایس الفنون آملی).

* ص ۱۲۷:

نه جای آنکه گاو زند شیر را سروی^۳
نه بیم آنکه شیر گزد گاو را سرین
۳: سرون (ن.ف).

* ص ۱۲۸:

سیمین قنینه شامی بگرفته در شمال (۱)
زرین قلدح یمانی بگرفته در یمین
۱: درن.ف نیست.
(۱) «شامی»: [ستاره پروین]. مراد شعرای شامی است در برابر شعرای یمانی.

* ص ۱۲۸:

خواهند خورد گفتی به هم شراب
گر آسمان کندشان یک بارگی^۲ قرین
۲: با دگر (ن.ف).

* ص ۱۲۹:

از زلف پرده^۱ چین و فگنده بر ابروان
زان بیشتر که بودی در زلفکانش چین
۱: برده (ن.ف).

* ص ۱۲۹:

با روی خویش کرد^۲ به چنگ از عنا همانک
هنگام لهو کردی با چنگ رامتین
۲: کرده (ن.ف).

* ص ۱۳۰:

اورفت سوی روضه و من سوی بادیه
او در بلای فرقت و من در عنای دین^۱
۱: حین (ن.ف). در حاشیه نسخه آن را «مرگ» معنی کرده.

* ص ۱۳۰:

پشت بلند کوهی کردم مکان خویش
کاید گه سبق چو ز کوه بلند هین^۲
۱: در حاشیه ن.ف «هین» را سیلاب معنی کرده.

* ص ۱۳۰:

چون بر شدم به پشتش گفتی ز بهر مدح^۳
هین را خدای گفت برو بر شتاب هین
۱: موج (ن.ف).

* ص ۱۳۰:

ره گرچه دور بود و^۴ کمرهاش بیمناک
شخ گرچه خشک بود و^۴ قمرهاش مستکین^۵
۴: «و» ندارد (ن.ف).
۵: شتکلین [شکلین؟] (ن.ف).

* ص ۱۳۱:

یک دست من هنوز نچیده ز چین گلی
آن دست دیگرم به یمن^۱ گشته لاله چین
۱: به یمین (ن.ف).

* ص ۱۳۱:

بالای یار^۲ دید همان چشم من هنوز
کامد ز قصر خواجه به گوش من آفرین
۲: پایان ره ندیده همی چشم من هنوز (ن.ف).

* ص ۱۳۱:

فخر جهان وزیر شهنشاه ابوعلی^۳
حسن هدی،^۴ حسن رضی میر مؤمنین
۳: بوعلی (ن.ف).
۴: هدی و (ن.ف).

* ص ۱۳۲:

از حد غزینش لشکر تا حد انطاکیه
از حد درغانش موکب تا به حد مارتین^۱
۱: مارقین (ن.ف).

* ص ۱۳۲:

کامد آن صاحبقران امسال پنداری ز روم
خود به ناچخ^۲ دور کرد ایدر قرین را از قرین
۲: کو به ناچخ (ن.ف).

* ص ۱۳۳:

آنکه آمد چون ز کوهستان^۱ به مرو اندر سلاح
رفته تا عم را به فرمان پدر باشد معین
۱: به کوهستان ز مرو (ن.ف).

* ص ۱۳۳:

این همین^۲ زین را گمان برد از نهیب تیر اسب
وآن همی برد اسب را وهم از هراس تیغ زین
۲: همی (ن.ف).

* ص ۱۳۴:

کرد خالی تیغ او از حد شیراز و فسا
قلعه‌های پایدار و جاودان سهمگین
۱: پایدار از (ن.ف).

* ص ۱۳۵:

وآنکه در مصر از نهیب تیغ تیز او عزیز
چون ذلیلان است او^۱ از درد دل زار و حزین
۱: روی از درد زرد و دل حزین (ن.ف).

* ص ۱۳۵:

قوت^۲ جبار اگر خواهی که بینی سر به سر
نصرة سلطان عالم سید سادات بین
۲: قدرت (ن.ف).

* ص ۱۳۶:

قیصر کافر که گوید روم را هستم ملک
در مکان و مرتبت هستم^۱ گه و بی گه مکین
۱: باشم (ن.ف).

* ص ۱۳۶:

تا نهد داغ جبینش^۲ مرکب سلطان ز نعل
در هزیمت بر قفا یا در عزیمت بر جبین
۲: صلیبش (ن.ف).

* ص ۱۳۷:

برنگردی زو به دینار، آری اند دین ور^۱
تونه آن شاهی که دینار آیدت بهتر ز دین
۱: ورا (ن.ف).

* ص ۱۳۷:

تا گه^۲ آید عید و آید گاه نوروز و بود
غره شوال این آن^۳ اورمزد فرودین
۲: تا که (ن.ف).
۳: این و آن (ن.ف).

* ص ۱۳۷:

شاد زی شمشیرزن بدخواه کش^۴ مهمان نواز
باده خور، کشور ستان، دینار ده، گوهر گزین
۴: کافرکش و مؤمن نواز (ن.ف).

* ص ۱۳۸:

گاه کوشش بر^۱ یلانی حمله بر چون پیل و شیر
گاه رامش با بتانی باده خور چون حور عین
۱: با (ن.ف).

* ص ۱۳۸:

هر آن ایوان که فرودین برآورد از گل و نسرين
به دو کانون و دو تشرین کنند او را همی عریان^۲
۲: ویران (ن.ف).

* ص ۱۳۹:

شده پر زاغ هر باغی به رنگ چرخ^۱ هر زاغی
پراز ماغ آب هر راغی چو میغ تیره بی باران
۱: چرخ ظ.

* ص ۱۴۰:

کنون از بهر ماه دی به خم اندر نهان کن می
که باشد از خراج ری به آنگه^۱ در مه آبان
۱: آنکه (ن.ف).

* ص ۱۴۰:

سوی طارم خرام از رز بر آتش ریز چوب گز
سمور نرم پوش و خز به جای توی و کتان
۲: عود گز (ن.ف).

* ص ۱۴۱:

گرفته هر یکی کاری فروهشته همه یاری^۲
ز عشق لاله رخساری بمانده هر یکی^۳ حیران
۱: کاری (ن.ف).
۲: «گرفته هر یکی یاری فروهشته همه کاری» ظ.
۳: دلی (ن.ف).

* ص ۱۴۱:

ملک زاده شهنشاهی نکوگویی نکوخواهی
که شیرش کم ز روباهی به چشم آید^۴ گه جولان
۴: که شیری کم ز روباهی به چشم او گه جولان (ن.ف).

* ص ۱۴۱:

به هر دعوی که پیش آید^۵ سبک معنیش بنماید
اگر دعوی کند شاید که معنی دارد و برهان
۵: آبی (ن.ف).

* ص ۱۴۱:

عدو کز او^۶ بپرهیزد سزوارست بگریزد
که او خون عدو ریزد گه پیکار در میدان
۶: گرزو (ن.ف).

* ص ۱۴۲:

اگر بیرون برد قیصر ز امر و طاعت او سر
امیر^۱ آرد از آن کشور به قهر او را سوی ایران
۱: اسیر (ن.ف).

* ص ۱۴۲:

مر او را سر به سر بنده به نام او فروزنده
گهی لبشان پراز خنده وزو^۲ گه چشمشان گریان
۲: ازو (ن.ف).

* ص ۱۴۳:

ز بهر آن کند هر شب علمها زینتش^۱ کوکب
یکی ماننده عقرب یکی ماننده سرطان
۱: بر تنش (ن.ف).

* ص ۱۴۳:

مه ایدون زان همی پوید که مهر او همی جوید
گه و بی گه می گوید ز من طاعت وزو^۲ فرمان
۲: ازو (ن.ف).

* ص ۱۴۳:

خراسان و عراق او را، ز فعل بد فراق او را
به از رخش و براق او را گه نعل است^۳ زیران
۳: لعل است (ن.ف).

* ص ۱۴۴:

به هر گزی و شمشیری که بگزارد کشد شیری
که دید اندر جهان تیری ببر^۱ چون شیر و چون ثعبان
۱: چنو بر شیر و بر ثعبان (ن.ف).

* ص ۱۴۴:

امیرا تا بود عالم بمان شاد^۲ و بزی خرم
که فخر گوهر آدم تویی و دوده سلطان
۲: شادان بزی (ن.ف).

* ص ۱۴۴:

من ای شاه ارهی گشتم تورانز ابلهی گشتم
ز دینار^۳ ار تهی گشتم تو کردی مر مرا احسان
۳: ز دنیاوی تهی (ن.ف).

* ص ۱۴۶:

پوشیده من سلاح و نهاده بر اسب زین
چون گرد گاه کین و عرب گاه^۱ تاختن
۱: وقت (ن.ف).

* ص ۱۴۷:

هست این همه ولیکن بی طلعت وزیر
هر شادایی بود غم و هر راحتی محن^۱
۱: شجن (ن.ف).

* ص ۱۴۷:

چون گفتمش^۲ بدید سخن خوش شدش بهشت
مسکن بر آن نگار که بودی مرا سکن
۲: گفتم این (ن.ف).

* ص ۱۴۸:

بی آب ودایی من و اسب^۱ و من از عرق
غرق اندر آب چون به شط دجله بر شطن
۱: من و اسبم از عرق (ن.ف).

* ص ۱۴۹:

تیز آتشی^۱ فگنده سوی مه همی شهاب
سیمین کشیده ماه به روی اندرون مجن
۱: تیز آتشین (ن.ف).

* ص ۱۵۰:

گردون چو کشتزار و مجره برو چنان
در کشتزارها چو^۱ یکی فرغراز لب
۱: ز پی کاروان بخن (ن.ف).

* ص ۱۵۱:

هم رنگ شب به زیر من اندر یکی عقاب^۱
قارح تر از عقاب^۱ و دلاور تر از غراب^۲
مہتر ز ژنده پیل و قوی تر ز کرگدن
هشیار تر ز عقعق و چابک تر از زغن
۱: غراب (ن.ف).
۲: عقاب (ن.ف).

* ص ۱۵۱:

مخروط ساعدی که نیابی درو عروج^۳
آکنده پهلوی که نیابی درو سکن^۴
۳: عوج (ن.ف).
۴: عکن (ن.ف).

* ص ۱۵۲:

حسنا به دامن از بدن او نشانده گرد
لیلی به آستینش سترده لب از لب
۱: فشانده (ن.ف).

* ص ۱۵۳:

بر اسب من دمان و دمان زیر من هم^۱ اسب
هر دو چمان و نازان چون سرو در چمن
۱: در (ن.ف).

* ص ۱۵۳:

پشتم سوی خراسان رویم سوی عراق
سوی یسار^۲ شام و یمینم سوی یمن
۲: شمال (ن.ف).

* ص ۱۶۴:

بود ظنم که شنیده است مگر خواجه عمید
فضل من خادم و امروز^۱ ورا یادم من
۱: هر روزه (ن.ف).

* ص ۱۶۵:

گفت نشناخت تو را خواجه^۱ پپرسید ز من
ایستاد او ز تو در پرسش و استادم من
۱: خواجه و (ن.ف).

* ص ۱۸۵:

مانوی نقش است رویت ای نگار آزی^۱
کز تو دل ها چنین مهرست و چندین داوری
۱: آذر [ی] (ن.ف).

* ص ۱۸۶:

هم برین گونه همی بینند دیدار پری
چشم تو زندان من شد گر نه خوبی^۱ پس چرا
۱: چونین (ن.ف).

* ص ۱۸۶:

فاخته مهی نباید در تو دل بستن که تو
هر زمان جفت دگر خواهی^۲ و یار دیگری
۲: دیگر خوانی (ن.ف).

* ص ۱۸۶:

فاخته گر طوق دارد همچو طوق^۳ فاخته
داری از عنبر تو بر عارض دو طوق^۴ عنبری
۳: جفت فاخته (ن.ف).
۴: زلف عنبری (ن.ف).

* ص ۱۸۶:

دل بیردی از من و گفتمی دهم بوسه تو را
خود دل از هر کس تو پنداری بدین گونه^۵ بری
۵: بدین دستان (ن.ف).

* ص ۱۸۶:

با توام من گر کنی با من یکی تو زین دو کار
یا دهی بوسه هم اکنون یا دلم بازآوری
۶: گر کنی (ن.ف).

* ص ۱۸۷:

بنده او باش تا یابی خداوندی و عز
چاکر او باش تا جویی سری مهتر^۱ وی
۱: سری و مهتری (ن.ف).

* ص ۱۸۷:

مهر او بودی ز مهر از مشتری انگشتریش
گر نه^۲ مهر و مشتری مهر آمد و انگشتری
۲: گر ز مهر و مشتری مهر آمدی انگشتری (ن.ف).

* ص ۱۸۷:

گرچه این ز مهر و آن ز مشتری گردید^۳ هست
این به فرّاز مهر بیش و آن به قدر^۴ از مشتری
۳: کردند (ن.ف).
۴: به سعد (ن.ف).

* ص ۱۸۷:

گر فریدون داشت کروفتر سکندر کرد فتح
هم فریدونی تو روز فتح و^۵ هم اسکندری
۲: فتح هم (ن.ف).

* ص ۱۸۸:

ضایعست^۱ اصل جوانمردی و مردی در جهان
تا نیابند از دل و از بازوی تو یآوری
۱: ضایعند (ن.ف).

* ص ۱۸۸:

نسترد آنچه تو بنویسی فلک ور بسترد
برنهی انگشت و خط استوا^۲ زو بستری
۲: خط استواری (ن.ف).

* ص ۱۸۸:

آب دریایی تو گر آذرت پیش آید به جنگ
ورت آید آهنین که پیش تو زان آذری^۳
۳: ورت کوه آهن آید پیش سوزان آذری (ن.ف).

* ص ۱۸۹:

هم کم از اقبال و قدر تو بود کو^۱ زیر تو
آسمان گردد زمین گر تو برو بر بگذری^۲
۱: گر (ن.ف).
۲: آسمان گردد زمین گر بر او بگذری (ن.ف).

* ص ۱۸۹:

شاعران بر تو همی خوانند هر دم آفرین
گه با^۳ لفظ حجازی گاه بالفظ دری
۳: گه به الفاظ (ن.ف).

* ص ۱۸۹:

بر تن مداح تو چون مدح خواند در^۴ بساط
راست پنداری که هر مویی زبانی شد جری
۴: از نشاط (ن.ف).

* ص ۱۹۰:

ای مبارک تر به فال از مشتری دیدار تو
هم مبارک تر به فالی زو^۱ و هم عالی تری
۱: زو تو هم (ن.ف).

* ص ۱۹۰:

همچنان کایدر ازو تأثیر و هست او بر فلک
هست ایدر از تو تأثیر و تو با ما ایدری^۲
۲: بر فلک هست از تو تأثیر و تو با ما ایدری (ن.ف).

* ص ۱۹۰:

اینک آیین جهان گردد همی دیگر نهاد
زان همی خواهند شاهان^۳ خلعت شهریوری
۳: یاران (ن.ف).

* ص ۱۹۱:

کسروی ایوان‌ها و قصرهای قیصری
کرد برپای از برج‌ها^۱ باز در گلزارها
۱: زبرجد (ن.ف).

* ص ۱۹۱:

زیر آن ایوان‌ها گسترده شادروان‌ها
از حریر لعل‌گون و پرنیان^۲ عقب‌ری
۲: آسمان‌گون عقب‌ری (ن.ف).

* ص ۱۹۱:

از کف سنگین دل سیمین بر^۳ یاقوت لب
رخ چو کشمیری بت و بالا چو سرو کشمیری
۳: سیمین بری (ن.ف).

* ص ۱۹۲:

صید شمشیر تو باد آن کو نخواهد عزّ تو
صید آن مال تو کو خواهد عزّ و سروری^۲
۱: برتری (ن.ف).

۲: یعنی صید آن کس که عزت تو را بخواهد اموال و صلوات تو باشد.

* ص ۱۹۲:

گر سری را^۳ درخور افسر بود کو دارد اصل
جز سر تو در خور افسر نمی دانم سری
۳: اندر خور (ظ).

* ص ۱۹۳:

تیرگر بر سدّ اسکندر زنی هنگام خویش
بشکنی چون لشکر دجال تنها لشکری^۱
۱: درن. ف به جای این مصراع، مصراع: «چون در فردوس بر یاجوج بگشایی دری» آمده و همین اصح است.

* ص ۱۹۳:

چون کمان آری به زه یا برکشی تیغ از نیام
چون در فردوس بر ما^۲ چرخ بگشایی دری^۳
۲: بر یاجوج بگشایی (ن.ف).
۳: درن. ف به جای این مصراع: «بشکنی چون لشکر دجال...» آمده.

* ص ۱۹۴:

رفت خواهد سوی گرگان زایدرا^۱ اکنون تا مگر زین سه ساله تخم کاید کاشت بردارد بری
۱: زایندر (ن.ف).

* ص ۱۹۶:

فره و تیز و جوان و نغز چون معشوق من نه^۱ چو بیمار و نزار و زار و مسکین لاغری
۱: نه چو من بیمار و پیر و زرد و مسکین لاغری (ن.ف). همین صحیح است.

* ص ۱۹۶:

باد هر شهر را آن شاهزاده شهریار نام او خطبه^۱ او باد در هر منبری
۲: باد مر هر شهر را (ن.ف).

* ص ۲۱۰:

نامت همی شنیدم بر دم گمان کهه شیری
چو دیدمت نه شیری قطران و گاوشیری
۱: چون (ظ م.م^{۱۴}).

۴۵۸

آینه پژوهش | ۲۰۷
سال ۳۵ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۳

یادداشت‌ها

۱. با این مشخصات کتاب شناسی:

معین، محمد، (۱۳۵۸)، حواشی دکتر محمد معین بر اشعار خاقانی شروانی، به کوشش
سیدضیاءالدین سجادی، چاپ اول، تهران: انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.
____، (۱۳۶۹)، حواشی دکتر محمد معین بر اشعار خاقانی شروانی، به کوشش
سیدضیاءالدین سجادی، چاپ دوم، تهران: پاژنگ.

۲. غیر از چاپ استاد نفیسی، سه تصحیح دیگر از دیوان لامعی می‌شناسیم:

دیوان لامعی گرگانی؛ تصحیح سیدمحمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران: اشرفی، ۱۳۵۵.
دیوان لامعی گرگانی؛ مقدمه و تصحیح محمد درزی، چاپ اول، گرگان: پیک ریحان، ۱۳۹۱.
بررسی و تصحیح انتقادی دیوان لامعی گرگانی؛ اسماعیل شמושکی، پایان‌نامه دوره دکتری
زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، ۱۳۹۴.

۳. در موضعی دیگر از کتاب «شرکت چایخانه علمی» ذکر شده است.
۴. چنانکه گفتیم این علامت اختصاری که در حواشی دکتر معین بدون پرانتز است، اشاره به نسخه خطی استاد فروزانفر دارد.
۵. نشانه توضیحات استاد نفیسی در پانوشت هر صفحه است.
۶. به نظر می‌رسد صورت درست این مصراع چنین باشد: «برخاسته به چابکی و چاره از عری». در تصحیح استاد دبیرسیاقی نیز بدین صورت ضبط شده است (ر.ک: لامعی گرگانی، ۱۳۵۵: ۵).
۷. بنگرید به: ظهیری سمرقندی، ۱۹۴۸: ۲۹.
۸. بنگرید به: همان: ۳۰.
۹. به نظر می‌رسد ضبط صحیح در این موضع «اشفاق» باشد که در پیوند با «مشفق» (صنعت اشتقاق) در مصراع نخست است (ر.ک: شמושکی، ۱۳۹۴: ۳۴).
۱۰. اشاره به آیه سی و یکم سوره مبارکه الاسراء است: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا».
۱۱. مراد قصیده‌ای با مطلع زیر است:
- ای ساریبان منزل مکن جز در دیار یار من تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن
(ر.ک: معزی، ۱۳۱۸: ۵۹۷-۵۹۹)
۱۲. صورت اصیل «اسطقسات» (ج اسطقس) است: در میان این آسمان‌ها چهار چیز است که آن را اسطقسات گویند و عناصر گویند، یعنی که حیوان و نبات از این چهار چیز پدید آید و آن آتش و هوا و آب و خاک است (قطان مروزی، ۱۳۹۰: ۶۴؛ ر.ک: خوارزمی، ۱۳۸۹: ۱۳۱).
۱۳. «بشکنی چون لشکر دجال تنها لشکری».
۱۴. مراد محمد معین است.

منابع

قرآن کریم.

خوارزمی، محمد بن احمد، (۱۳۸۹)، مفاتیح العلوم، ترجمه سید حسن خدیو جم، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.

شموشکی، اسماعیل، (۱۳۹۴)، بررسی و تصحیح انتقادی دیوان لامعی گرگانی؛ پایان نامه دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران.

ظهیری سمرقندی، محمد بن علی، (۱۹۴۸)، سندبادنامه، به اهتمام و تصحیح و حواشی احمد آتش، استانبول: وزارت فرهنگ.

قطان مروزی، حسن بن علی، (۱۳۹۰)، گیهان شناخت، تصحیح علی صفری آق قلعه، چاپ اول، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

لامعی گرگانی، (۱۳۱۹)، دیوان، با تصحیح و حواشی سعید نفیسی، به اهتمام و سرمایه ح. کوهی کرمانی، چاپ اول، تهران: چاپخانه ایران.

_____، (۱۳۵۵)، دیوان تصحیح سید محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران: اشرفی، ۱۳۵۵.
معزی، محمد بن عبدالملک، (۱۳۱۸)، دیوان، به سعی و اهتمام عباس اقبال، چاپ اول، تهران: اسلامیته.